



۲۰۱۶/۰۴/۲۹



دكتور كمال سيد

## خودی یا

## EGO

درین مضمون خودی را از دیدگاه اتنوسای کایاتری می نویسم. می کوشم خودی را شامل آن بخشی بسازم که جایگاه فرهنگ است. این یک تلاش است. پاریس: سپتامبر ۲۰۱۳



کر و فر اندر مزاجم نو جوانی میکند

با هیولای خیالی پهلوانی میکند

(پراکنده های کمال سید)

عشرت آباد خیالم گنج قارونی نماست

چون بهادر زاده از بیم و هراسش باک نیست

در تصویر بالا (پاریس: موزیم هنر مردمان جهان) دیده می شود که هیگل تراش از مردمان کنک از جزایر اقیانوس ها (Océanie) شکوهمندی را با آب و تاب تراشیده و گذشت قرن ها از عظمت آن نکاسته است صرف گویند چهار، پنج قرن پیش عبادتگران به سینه این موجود، صلیبی کوفته اند به امید اینکه از هیبت آن کاسته شود که نشد. هیگل تراش، خودی را در احساس با خود دارد با وجودی که برای آن هنوز لغتی در قاموس ندارد.

خودی به آسانی و بسیار زود میسر است: زمانیکه طفل چشم را باز میکند و به بیرون به اضطراب و وحشت نگاه میکند، مادر به سراغش می رسد و با افاده آرامش بخش نگاه خود چیزی را به طفل میگذراند که در تعریفش یک کلمه کافی نیست. طفل درین آیینۀ با صفا که نگاه مادرست خود را می یابد و از خودی برخوردار میشود، بحدی که اینرا میشود زایش دوم نامید. آنهایی که کوشیده اند این پدیده را در بیان بکشانند، وارد کانون تصوف شده اند، بسیار نغز گفته اند گفت شان حتی در عظمت کائنات پیچیده است اما کلمه ای را که برای گفت این مطلب پالیده اند نیافته اند. این صرف مطلب نیافته است نه گم شده. دلیل آن اینست که برای این مطلب چارچوب خشکیده لفظی خوردی میکند چونکه مطلب بسیار جاندار است، آنرا صائب نظران در حیطة کلام در جلوه های گوناگون ترسیم و تشکیل کرده اند. (لفظ و کلام فرق دارد و در جای دیگر از آن چیزی بیان خواهم کرد) در کلینیک روانی آمده که هرگاه به هر دلیلی که باشد این زایش دوم نا تمام بماند و مادر بمیرد انسان در تمام عمر خود در عزا داری میماند (همکاران در خلال جلسه های تیرایی شاهد بیان دردناک این عزا داری هستند) همچنان دیده شده که مریض مصاب جنون تمام عمر در جذب و چسب مادر باقی میماند و حبل سُرّوی (ناف) را در ذهن خود بریده نمی تواند.

رساله گیوتا: سکیزوفرن و مادرش چاپ پاریس. گفتیم خودی خیلی زود در اثر تبادل بالا تر از محبت چاره سازی میشود، یک قوتی در مادر است که این اصل آرامش را به طفل میدهد و طفل آنرا مشتاقانه میگیرد و این وقت نیست که طفل هنوز هویت جسمانی ندارد نسبت به بدن برایش آگاهی دستیاب نشده، از خط و خال چهره خود چیزی نمی داند.



تصویری را که میبینید (پاریس، موزیم هنر مرمان جهان) بیانگر خوب این مطلب است طوری که می بینید هیكل تراش به وضاحت این مطلب را افاده کرده موجودی را که تراشیده هنوز رخسار ندارد اما دلچسپی در آنست که زودتر از همه خودی عرض اندام دارد و انسانرا چون تاج والا برسرست.

اینکه چرا هیكل تراش خط و خال چهره رانتراشیده دلایل دیگر هم وجود دارد یکی آن مربوط میشود به قید ناشی از تبو ((این مطلب را در یک بحث دیگر پیرامون توتم و تبو (Totem And Tabou نوشته فریود، چاپ ویانا، ترجمه فرانسوی چاپ پاریس، ترجمه انگلیسی جاب لندن) خواهم نگاشت)) و با رعایت همین قید ممانعت بار تبوست که هیكل تراش چهره را در خط و خالش ناتراشیده مانده. درین باره یک برداشت انسانشناسی را هم نباید نادیده گرفت، در قبایل افریقایی امروز هم بالای چهره کارهای دگرگون کاری عمل میشود: طی مراسم خاص زیر نظر رهبر روحانی محل با یک کارد نوک تیز بالای چهره طفل خطوط رسم میکنند بعد ختم خونریزی و التیام این خطوط از چهره، یک چهره دیگر بدر میشود که از چهره اولی فرق دارد، قید ناشی از تبو بالای چهره اولی حکم فرماست که آنرا که نظر گاه مادر بوده کس نبیند. این عوض کردن چهره برای ندیدن، یک روش خیلی قدیمی و ابتدایی است البته شکل بسیار انکشاف یافته آنرا نزد کوچی ها دیده ایم (این مطلب را در مضمون کار با کوچی ها گفته و نوشته ام) و دریافته بودم که کوچی آئینه های کوچک را بالای کلاه بچه ها و کنار چادر دختر ها میدوزند و میگویند این آئینه ها طفل را از زخم نظر در حفاظت است و گفته بودم که در تضاد فکری کوچی مثل آنست که آئینه برای ندیدن باشد این ندیدن در نا آگاه دسته جمعی کوچی انداز سمبولیک دارد ازین رو که سمبولیک است و نه خون ریزان انکشاف یافته تر است. یک دید سوسیولوژیک را نیز نباید نادیده گرفت قرار بیان جامعه شناسان و افریقا شناسان خودی افریقایی بیشتر گرایش دسته جمعی دارد تا فردی اگر هیكل تراش چهره را مکمل میتراشید چهره یک شخص میشد اینکه چهره را نتراشیده چهره هرکس است در هر کجایی که هست.

خودی را بهاولدین مجروح که در بیان اندیشه پیشتاز سخن بود و نوشته های وی روشنی انداز دید گاهاست، تنها خودی نگفته، خودی را اژدهای خودی خوانده و درین بیان خود درست هم گفته زیرا اگر به جولانگاه خودی نظر انداز باشیم خواهیم دید که خودی چه ماجراها را نیست که بر پا نمیکند. این همان گوشه سازمان روانیست که اگر از دستش پوره باشد همه چیز را میخواهد و با اتکاه بر غریزه، این خواست را حق طبعی خود میداند به حدی که فکر را هم درین راه خواست خود ثوق میکند. دوکتور همزه گنجی (در رساله خود بنام روانشناسی عمومی چاپ تهران) بیٹی را از هاطف (شاعر فارسی) بسیار بجا ذکر کرده و آن اینست:

**آنچه بینی دلت همان خواهد**

**و آنچه خواهد دلت همان بینی**

خودی به کمک نیروی طبعی دستگاه روانی که در روانکاوای آنرا اید (Id) میگویند، آرزو ساز میشود و در تلاش بر آوردن آرزوها دست به کار است این تلاش همانا انگیزه است که آنرا پولسیون یا پلشن میگویند و هرگاه آرزو برآورده گردد از آن لذت بردن میسر است. خودی چاره ساز این اصل تلذذ است و در تلاش است تا اصل تلذذ را به کرسی بنشاند اما در راه این تلاش به امکانات ماهول که در کم دهی مشهور اند و ازین خاصیت کم دهی شان محدود گردند، از یک سو و از سوی دیگر با دستور فرهنگی جامعه که در تعدیل گرایی کارشکن میشود در جنگ است. خودی

درین جدال تلاش دارد تا در اصل تلذذ وفادار بماند و طابع اصل واقع گرایی (ریالیزم) که خواست فرهنگ جامعه است نشود. درین جنگ البته نیروها یکسان نیست، خودی تازه کار آتش گرفته در اشتیاق و بی صبری مایل به پیشرفت است.

## کاروان در گام کندی می کند

### اسپ تازی واجب شور من است

( پراگنده های کمال سید )

اما خودی در برابر امکانات ماهول و وزن فرهنگ، دو حریف میدان دیده کهنه کار و با توانائی، از مستی می افتد و مجبور به سازگاری میشود. اصل تلذذ را چون عشق نافرجام در خود نگه میدارد و به مشکل و از دل نخواسته، خود را تسلیم اصل واقعیت می بیند، و آن شوری را که بدل دارد در طاق فراموشی نمی سپارد. آنرا در زرین رواق اوراق ذهن خود به امانت می گزارد، به کومک اندوخته های سابق ( فرآورد نا آگاه ) و تدابیر دفاعی که تهیه دیده است ازین پیداوار خصوصاً اگر طالع یاری کند در ایجاد گری و در خلقت هنری بکار می برد:

اگر به هیکل تراشی دست یافت، با ضربه های ماهرانه تیشه، تراشهای نازنین در پدیده میگذارد.

اگر نقاشی میسر باشد، بیدادگر آمیزش رنگ ها میشود.

اگر در موسیقی دست انداخت، نغمه دلپذیر پیشکش خواهد داشت.

و اگر بدامن نوشتن افتاد، قرار گفته "عبدالحق بیتاب" دست اندر کار قلم تراشی و کاغذ خراشی خواهد شد و با یادآوری از بیتاب باید بگویم در تب و تاب نوشته بیتابی ها خواهد کرد.

گفتم اگر طالع یاری کرد، این آزمان است که نابسامانی دامنگیر جمعیت نشده و اما اگر طالع یاری نکرد، این آزمان است که نابسامانی ها دامنگیر جمعیت است، این نیروی که هنر ساز نشد در حیطه لاشعوری که قبرستان آرزو های سرکوب شده است زنده بگور می شود. مثلیکه در یک درس گفته بودم چون زنده است بی سر و صدا نیست و چون بگور شده به چهره اصل وارد حیطه شعوری شده نمی تواند، عرض ساز و مرض بار می شود. بسیار جلسه های پیگیر تیرابی بکار است تا کمی میانگیری شود. با وجود این میانجی گری ها اندک ناسگاری زندگی این آتشی را که به مشکل خاموش نما شده دوباره مشتعل می سازد. خودی چه عامل و سر حال باشد چه فرسوده و سرکوب در طرح چگونگی های خصایل انسان اثر دارد. اگر گوارا باشد گفتیم هنر خیز و هنر زاست و اما در غیر آن، از دست ناگواری ها چه برپادی ها را نیست که روبرو نمی شود. برای تسکین دردمندی ها رونده راه های نامعقول میشود: افراط در مصرف مسکنات، اصراف در الکل، در استعمال مواد مخدر و توصل به روشهای وخیم تر از اینها. اگرچه رونده این راه ناهموار در قدم اول خواسته با این حرکت نامعقول یک سلی به رخسار جامعه آرزوکش خودی شکن زده باشد اما زود این گونه چاره جویی ها دردمند را بی چاره تر می سازد و آن کمی که در او مانده آنرا هم می شکند.

در مورد خودی دو بینی ها و دو گوئی ها هم شده: از دید روان شناس و جامعه شناس افریقائی "ابراهیم سو" (Ibrahim Sow) در (Ædipe africain) چاپ پاریس، خودی افریقائی به زودی از حالت خودی فردی می براید و ضم خودی دسته جمعی می شود، و "ابراهیم سو" حتی از نا آگاه کولکتیف هم بیانات دارد، این شخص چون افریقائیست افریقا را خوب می شناسد و هم شاگرد لایق دبستان غرب هست، مدتی میان انسان شناسان بلندگوئی ها داشت و زمانی



هم بالای دیوان روانکاوی از دل و جان خسپیده است امروز در حلقهٔ سترکتورالیست ها شنونده های وفادار دارد به این همه وزنی دارد حق دارد نظرش محکم بگوید و میگوید هم خودی دسته جمعی و هم نا آگاه دسته جمعی وجود دارد. یک دو گرای دیگر که او هم افریقائیسیت و عبارت است از تامو کینیاتا (نغمه های کوه های های سالمین جارو چاپ پاریس) میگوید خودی افریقائی از حالت آرام اولی به خودی طغیانگر بدل می شود. "اقبال لاهوری" هم در دید خودی دویینی دارد: به فکر اقبال یکی خودی شرفیست که آرام، کم تلاش، متفکر، قناعت پیشه، جفا دیده و جفاکش است وان دیگری خودی غربی است که مطمئن، با کفایت، ایجاد گر، جفاپیشه و جفا کار است. عبدالغفور رجا در (رساله گلشن راز چاپ لندن) یک فصل را در شرح خودی از دید اقبال نوشته اما درین فصل رسالهٔ عبدالغفور رجا، اقبال در خودی بیشتر عارف و متصوف است.

چند بیت اقبال را در خودی در دیوان غزلیاتش به خوبی دیده میتوانیم ( غزلیات اقبال مطبوعه سنگی لاهور زیر نظر شادان بلگرامی چاپ لاهور، کلیات اقبال لاهوری زیر نظر احمد سروش، کتابخانه سنائی چاپ تهران) چند بیت نمونه فکر اقبال:

غریبان را زیرکی ساز حیات	شرقیان را عشق راز کائنات
زیرکی از عشق گردد حقشناس	کار عشق از زیرکی محکم اساس
عشق چون بازیرکی همبر شود	نقشبند عالم دیگر شود
خیز و نقش عالم دیگر بنه	عشق را با زیرکی آمیز ده
شعلهٔ افرنگیان نم خورده است	چشم شان صاحب نظر دل مرده است
زخمها خوردند از شمشیر خویش	بسمل افتادند چون نخجیر خویش
شور و مستی را مجو از تاک شان	عصر دیگر نیست در افلاک شان

زندگی را سوز و ساز نار تست

عالم نو آفریدن کار تست

در روانشناسی جدی امروزی ( داینمک سایکلوجی ) چیز های دیگری نیز پیرامون خودی تازه علاوه شده و گفته شده که خودی در اصل خود کمبود پذیر نیست در حالیکه هم در روانشناسی عصری هم در انسانشناسی آمده که احساس یک کمبود به عمق و به شدت کم و بیش نزد هر انسان محسوس است. هر انسان ازین کمبود در اعماق خود آگاهی قسمی دارد. این احساس کمبود که تازه درج کانون اندیشه شده، پدیدهٔ قبلاً شناخته شده ست متفکر فرانسوی به نام رومن رولاند که معاصر فروید بود این مطلب را نگاشت و به آن اندیشهٔ اقیانوسی نام نهاد و گفت اوقیانوسی به خاطر وسعت و بی نهایتی آن اما گفت دلیل آنرا نمی داند، فروید در مرادوات با رومن رولاند از فکر رومن رولاند به خوبی استقبال کرد و گفت دلیل این احساس درد جدائی طفل و مار است در آوان زایش.

در انسانشناسی گفته شده که در ۹ ماه حمل طفل در حد اعلاهی راحت است و کمیودی ندارد. مادر هم خود را پُر و باکفایت می یابد اما دستور بدن آسودگی این زوج را بهم میزند. رحم دیگر نمیتواند جایگاه جنین باشد زیرا برایش گنجایش ندارد و گفته میشود طی میلیونها سال این حادثه تکرار شده گذشت زمان بر بدن برنامه ریزی کرده بحدی که بعد ازین جنین خواهد بود نه طور دیگری گویا بدن قرار این برنامه خودکارست و مادر دیگر اختیار بدن خود را

ندارد، توان مانع شدن را ندارد درد های پیگیر موجودی را که مادر در خود عزیز داشت بیرون می اندازد و متعاقب آن از بدن مادر چیز های بیرون میشود (نفاسه) که بر مادر نفرت انگیز میشود و هرگاه به نوزاد نظر می اندازد این در نظرش آن دلبنده خیالاتش نیست، نوزاد نیز از سردی هوا درد میکشد و مجبوراست برای زنده ماندن هوا بگیرد هر دو زوج طفل و مادر در عذابند. این لحظه بسیار دشوار بر هر دو دیردوام نمی کند: کمک کننده نوزاد را روی سینه مادر قرار میدهد، درین وقت است که غریضه مادری حکم فرما میشود مادر باوجود خستگی از تبسم عرق آلود دریغ نمکند و نوزاد هم روی سینه نرم و زیر نفس گرم مادرراحت میشود. بر برگردیم به تحلیل فروید: آن لحظه گرچه کمدوام است اما بی اثر نیست و دلیلی است به اندیشه رمن رولاند. یونگ شاگرد و نزدیک فروید به رابطه روحی بین طفل و مادر معتقد است و میگوید هرگاه یکی افسرده است دیگری فریاد میکشد آیا این تحلیل فروید و یونگ درست است یا نادرست؟ چیزی که در پندار انسان شناسان است همانا موجودیت احساس کمبود است که آنرا روانکاوی هم شناخته. این احساس کمبود بالای خودی اثر دارد و آنرا به مخاطره می اندازد و انسانرا وادار میسازد تا در زمینه فکری داشته باشد.

### در نهادت اگر کمبود در غوغا شود

### هرچه پیداوار فکریست همسر سودا شود

( پراگنده های کمال سید )

رومن رولاند میگوید که انسان در تلاش چاره سازیست: گاهی در ظواهر خود را مصروف میسازد و اگر دید که این مصروفیت شیوه فرار دارد به نیروی باطنی خود پناهنده میشود. (شرح این مطلب از خودی خارج است و در جای آن بیان خواهد شد).

ژک لکان (Jacques Lacan) که در مکتب فروید نو آوری ها دارد میگوید بایست موجودیت کمبودی را چون حکم روزگار قبول کرد به قول لکان این کمبود راهنمای زندگی انسان است این کمبود در نقشی که دارد جبران ناپذیر است. قرار گفته لکان اگر بنا بر هر دلیلی که باشد اگر این کمبود که وسیله امکانات فکریست جبران شود بعد ازین کمبود کمبودی خواهد کرد و زندگی فکری را ناممکن میسازد و سازمان فکری به بهران بیچارگی می افتد.

خودی را دیدیم که از چه راه های دشوار نیست که نمیگذرد نسبت خواست هایش باید دید عادلانه داشت، بایست با اعتدال چاره ساز درد هایش بود همین خواهد شد که خودی را از خود شکنی، خود بینی، خود خواهی، خود پرستی و خودنمائی و خودپسندی در امان سازیم.

به شاگردان ما که عزیزان مایند. اهداست

اهداست به رسانه دوکتوران برای افغانستان که چون آئینه با صفا جلوه گر نوشته ها و نگاشته های ماست.

دوکتور کمال سید پاریس سپتامبر ۲۰۱۳ و تجدید نظر می ۲۰۱۶ پاریس